

سجده یحییٰ رسنوار:

صبح مُنْدا کَره
در طارِ سَند
یا دِردِ دِستی بوم
یا کُردِ رُخ
می چرخد



شناسنامه



نشریه ی ملجا

- صاحب امتیاز: هیئت خادمین اہل بیت (ع) پردیس شہید بہشت الہدی صدر
- سردبیر: مریم علی نیا
- مدیر مسئول: آناپتا اسفندیاری
- ویراستار: زینب رمضانخانی، آناپتا اسفندیاری
- طراح و صفحه آرا: ملیکا کمال زاده، زینب رمضانخانی
- هیئت تحریریه: آناپتا اسفندیاری، فاطمہ قدیانی، محدثہ محیب، دریا ملکی،
فاطمہ سادات جلیلی، زینب یعقوبلو، زینب حیدری، زہرہ السادات موسوی
- بانسنگر از: دکتر سعید رسالتی (عضو هیئت علمی دانشگاه فرہنگیان قزوین)، مهندس مرتضی کریمی (مدیر اجرایی نهاد نمایندگی مقام
مظہم رہبری در دانشگاه فرہنگیان قزوین)

فهرست

❖ سخن رهبر

۱

❖ سخن سردبیر

۲

❖ مضطر در تب و تاب او

۳

❖ چراغ راه

۴

❖ سند مظلومیت غزه

۷

❖ مظلومیت و اقتدار

۸

❖ مقصدی والاتر

۹

❖ دعا و دوا

۱۴

❖ فرهنگیان، دانشگاه معلم پرور

۱۵

❖ سخنی با زائر کربلای حسینی

۱۷

❖ معرفی کتاب

۱۹

سخن رهبر



«هیئت جای چیست آقا؟»

هیئت، کانون جهاد است؛ جهاد فی سبیل الله، جهاد در راه احیای مکتب اهل بیت (علیه السلام).

ائمہ (علیه السلام)، چه جور جهادی میکردند؟

ائمہ جهاد نظامی که نمیکردند؛ جز معدودی بقیه ی ائمہ که با شمشیر نجنگیدند؛ جهادشان چه بود؟ (جهاد تبیین). (هیئت) محل جهاد تبیین است.»

بیانات در دیدار با مداحان اهل بیت (ع) ۱۴۰۰/۱۱/۳

سخن سردبیر

مریم علی نیا

بسمه تعالی

با عرض سلام و آرزوی توفیق و سربلندی خدمت تمام دوستان عزیز، افتخار داریم که با اولین شماره نشریه‌ی (ملجأ) در خدمت شما باشیم. نشریه ملجأ توسط هیئت دانشجویی خادمین اهل بیت(ع) با هدف تعمیق باورهای دینی و اخلاقی، انقلابی و جهادی و همچنین پرورش روحیه نخبگانی ایجاد و از این پس منتشر می‌گردد.

به لطف خدا و اهل بیت(ع)، تلاش بر این است تا این نشریه در راستای عمل به فرمان جهاد تبیین که مقام معظم رهبری هیئت را کانون این جهاد دانسته اند، به مسیر خود ادامه دهد؛ ان شاءالله.

امید این است این نشریه موجب رضایت حضرت صاحب الزمان(عج) و مورد توجه شما مخاطبان عزیز قرار گیرد.

با تشکر از توجه شما و تلاش تک‌تک عزیزانی که ما را در این شماره از نشریه همراهی کردند.

مضطر در تب و تاب او

آناهیتا اسفندیاری



مضطر در معنای لغوی به معنای کسی است که دنیای مادی او را ناگزیر به تضرع به درگاه خداوند سبحانه و تعالی کرده است. عبادت و التماس به خداوند متعال مسیر بندگی است و چه مسیری والاتر از بندگی برای انسان. مضطر، کسی است که می‌خواهد در فعل و صفت و اندیشه، دنبال شریعت برود؛ اما می‌بیند امام که والی شریعت است، در پشت پرده است. نه اینکه خورشید نباشد، اما پشت ابر است؛ مسلماً خورشیدی که از پشت ابر، پرتوافشانی می‌کند، با وقتی که مستقیماً می‌تابد، تأثیرش تفاوت دارد. اگر بفهمیم برای چه آمده‌ایم و دریابیم که آن هدف غایی، تنها با وجود و ظهور امامان حاصل می‌شود، وقتی ببینیم او نیست، برایمان می‌شود درد و اضطراب. مثل اینکه اگر کسی بداند چشم برای دیدن است، اما یک روز صبح از خواب برخیزد و چشمش نبیند، مضطر و نگران می‌شود. به بندگان متضرع درگاه خداوند مضطر می‌گویند. پرستش خداوند همانا و توسل به اهل بیت (ع) همانا و درد و اضطراب برای ظهور آخرین خورشید تابناک اهل بیت (ع) نیز همانا.

چگونه مضطر شویم؟ باید بفهمیم که به چه نیاز داریم و برآورنده نیازمان کیست؛ باید درد غیبت امام زمان (عج) را بفهمیم؛ باید بفهمیم که چشم، برای دیدن است و وقتی ندید، حتی در جمع نایبانیان هم فکر نکنیم نایبانی، طبیعی است، بلکه دنبال دیدن باشیم.

پس فقط از راه کسب معرفت، می‌شود مضطر شد. **أَمَّنْ يَجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَا وَ يَكْشِفُ السُّوءَ** "مضطر واقعی، کسی است که با دعا و حرکت وجودی‌اش، از گناه و عصیان به دور باشد.

امید است با نزدیکی هرچه بیشتر به اهل بیت (ع) به مضطر حقیقی بدل شویم.

چراغ راه

فاطمه قیانی



کربلا غرق در بلا شده بود. خورشید سوزنده تر از همیشه در میانه‌ی آسمان می‌درخشید و حلقه‌های فولادین زره، زیر تابش بی‌امان خورشید، همچون کوره گداخته می‌شد. تن سرداران، همچون تن بیماران تب‌دار، در حرارت بود و قطرات عرق از شقیقه هایشان راه گرفته و بر تار و پود کلاه گم می‌شدند.

زینب (س) آشفته و داغ دیده بود و قلب بی‌قرارش، همچون پرنده‌ای زخمی، در میان سینه، خود را به در و دیوار می‌کوفت.

در یک سوی میدان، سپاه غرق به خون حسین (ع) ایستاده بود؛ سپاه سبط رسول خدا، سرور جوانان اهل بهشت، پسر زهرا(س)...

اما در سوی دیگر، مردانی ایستاده بودند که در چهره هایشان، نقشی از محبت آل پیغمبر نبود. مردانی که در چشم هایشان آتش دوزخ زبانه می‌کشید.

حسین (ع) سپاهیان زیادی نداشت و تمام لشکرش هفتاد و دو دلیر مرد بودند، که دل از دنیا و مادیات بریده و در رکاب پسر فاطمه، جان بر کف گرفته و تن را سپر نیزه و خنجر کرده بودند.

حسین (ع)، اما همراهان دیگری هم داشت؛ مادران بی‌قراری که طفل‌های پریشان را در آغوش فشرده و در میان خیمه‌های غریب پناه گرفته بودند.

حسین (ع)، غم فراق مادر هجده ساله در سینه داشت. فرق شکافته‌ی پدر دیده بود و جگر پاره پاره‌ی برادر، آتش در جان‌ش افکنده بود، اما بیشتر از همه حسین (ع)، غم غربت و گم‌گشتگی امت در دل داشت.

حسین (ع) با دعوت مردم بی وفای شهر هزار فرقه‌ی کوفه، راهی این سفر شده بود. دعوتی که در نامه‌های آن نوشته شده بود: «یا حسین (ع)! کوفه تشنه‌ی قدوم توست. بیا که ما همه در رکاب تو و پیرو آیین جد تو هستیم؛ بیا و امت جدت را دریاب، بیا که پسر معاویه بر تخت خلافت نشسته و بر مسلمین حکم می‌راند.

حسین (ع) که به قصد اصلاح امت و احیای سنت جدش و امر به معروف و نهی از منکر قیام کرده بود، با زنان و فرزندان راه این سفر را در پیش گرفت و برادران و اصحاب را، همراه خود طلبید و رهسپار کوفه شد.

قصد حسین (ع) از این سفر، اجابت مردم کوفه و امت جدش بود؛ مردمی که مسلم نوشت: «در حرف خود صادق اند و در قلبشان عشق حسین(ع) دارند».

حال اما چه شد؟...

حسین زهرا(س)، غریب و تنها مانده بود، زیرا کوفیان، صبح ایمان را به بیعت با شام، کفر می خواندند و پسر علی (ع) را به اطاعت از پسر معاویه دعوت می کردند.

فریاد از این همه بی حرمتی ای که کوفیان روا داشتند.

امام غریب امت، در اینگونه شرایط چه باید می کرد؟ با کسی بیعت می کرد که بویی از مسلمانی و دین و آیین رسول خدا نبرده؟

اما حسین(ع) اینگونه نبود، بلکه ایشان نماد مبارزه با ظلم بود؛ او از تبار مردانی بود که هرگز تن به ظلم ظالمان نداده و همواره بر فریاد مظلومان، گوش شنوا بود.

بنابراین حسین(ع) برای احیای سنت جدش برخاسته بود تا پرچم ایمان را بلند کند، اما افسوس که کشتی نجات امت گرفتار طوفان دریای بلا شده بود.

حسین (ع) به هیچ عنوان تسلیم یزیدیان نشد و رو به لشکر کفر کرد و گفت: «ای مردم! من به دعوت خود شما، راهی شهر فتنه و جفا شده ام و با دعوت شما آمدم که امام شما و راهنمای راهتان باشم؛ حال اگر سر سازگاری با من ندارید به دیار خود باز خواهم گشت».

اما این سخنان در دل سنگدلان اثری نداشت...

حسین(ع) می خواست، برای غرق شدگان امت، کشتی نوحی باشد که امت سوار آن کشتی شوند؛ تا از بند طاغوت زمان، در امان باشند.

او می خواست پرچم سنت نبی را بلند کند و عدالت را بر مردم روا دارد. حسین(ع) کجا و دست بیعت با یزید کجا؟!

حاشا که اگر پسر علی، تن به چنین خفتی دهد، هیئات منّا الذله...

خون حسین(ع) است، که با گذشت سال های دراز، هنوز در رگ مردان خدا می جوشد، مردانی که از جنس مردان عاشورایی اند، از جنس همان آزادگانی که جان شیرین فدا کردند، ولی سر بر اطاعت ظالم، فرود نیاوردند.

آری!

به راستی که نام آزادگان و عاشقان هرگز از قلب تاریخ پاک نخواهد شد...

سری که بر نیزه ها رفت همچون چراغی فروزان راهنمای مردان خدا شد...

حضرت آیت الله خامنه ای: «هر کسی در یک محفل حسینی بنشیند و برخیزد، بدون تردید بهره ی معنوی از این نشست و برخاست می برد؛ در این تردیدی نیست. هر کدام از ما ساعتی در این مجالس بنشینیم، دلهایمان آخر آن ساعت از اوّل آن ساعت پاکیزه تر و نورانی تر می شود.»

۱۴۰۲/۶/۱۵

دشمنت کشت ولی نور تو خاموش نشد

آری آن جلوه که فانی نشود، نور خداست



سندِ مظلومیت غزه

روی پهنه‌ای که تلنبار آوار زمینه‌اش شده بود و زیر آسمانی که دیگر آبی نبود و به خاکستری می‌زد، دستها را مشت کرد و به راه افتاد.

با آن پاهای کوچک، قدم‌ها را به سختی برمی‌داشت و میان آجر و میلگرد فرو ریخته از خانه‌ها، مسیر خود را هموار می‌کرد.

پسر خردسال مصمم قدم برمی‌داشت، طوری که با هر قدم فریاد می‌زد همه تعلقاتش اینجا است.

دستانش را به سمت خرابه‌ای کشاند و پشت ستون‌های ساختمان نیمه مخروب، چند جنازه را به عکاس جوان نشان داد.

عکاس برایش دست تکان داد و با هم به سمت ساختمان حرکت کردند.

هر دو همگام با هم پیش رفتند، در کنارشان خیابانی بود که تا چند هفته قبل، سبزی و طراوت از دیوارها و معابرش قد می‌کشید اما اکنون تبدیل به ویرانه شده بود.

پسر جوان دست کودک فلسطینی را گرفت و به ساختمان مخروبه رسیدند.

ما هو اسمک؟

انا محمد و انت؟

انا حسین. انا ایرانی.

عکاس جوان حالا خودش را معرفی کرده بود و به محمد خردسال، امیدواری می‌داد که برای کمک به او و هم‌وطنانش به غزه آمده است. برای ثبت لحظاتی که در تاریخ ماندگار شود.

حسین روبروی اجساد قرار گرفت و محمد با دستان کوچکی که میان خاکستر به جا مانده و دود اندود شده بود، صورت اجساد را واری می‌کرد.

حسین دوربینش را آماده کرد و محمد به دنبال گم‌گشته خود بود. عکاس جوان، روی اجساد کودک و بزرگسال کادر می‌بست و از خون دلمه بسته روی صورت و بدنشان عکس می‌گرفت.

روی دیوارهایی که از فوران خون و آتش به درد آمده بود، کادر بست. فلش پشت فلش.

دوربین را به سمت ساختمان‌های مخروبه گرفت. باز هم کادر بست اما هر چه می‌گذشت احساس می‌کرد حق مطلب را ادا نکرده و آن‌طور که باید، جنایات هولناک صهیونیست‌ها را به تصویر نکشیده است.

صدای انفجار از آن حوالی بلند شد، دوباره تخریب، باز هم کشتار عده‌ای بی‌گناه. این بار قرار بود چند کودک لطیف و معصوم دیگر به مسلخ سپرده شوند تا سناریوی شوم نسل‌کشی نژادی توسط اسرائیل تداوم یابد!

این بار قرار بود چند خانواده بی‌پناه شوند؟ چقدر دل‌ها داغدار گردد و چه ناله‌ها در سینه بماند تا این جاه‌طلبی ددمنشانه و منحوس اجرا شود؟

چشمش به محمد افتاد که هنوز برادرش را در میان اجساد نیافته بود. ناگهان گوشه شقیقه محمد، رد خونی را دید که در حال سرازیر شدن است.

محمد با آن نگاه کودکانه، انگار می‌گفت کادر بعدی را بر چهره من ثبت کن. من سند مظلومیت غزه هستم...

ملأ

(گزارشی از خبرنگار ایرانی برای اثبات مظلومیت کودکان غزه)

مظلومیت و اقتدار؛ واژه‌های آغشته به خون کتاب فلسطین

این روزها، خورشید و ماه در آسمان سرزمین مسجد الاقصی، نظاره‌گر صحنه‌های متفاوتی از غزه هستند؛ اگر چه ماه شب‌های غزه از صدای گوش‌خراش انفجار بمب‌های آمریکایی و آه جان‌سوز زنان و کودکان تا سحر خواب ندارد؛ اما خورشید فلسطین، هر صبح گرمای خود را با داغ دل مردمانی به اشتراک می‌گذارد که فرزندان‌شان در سرزمین‌های پدری، «طوفان الاقصی» به پا کرده‌اند. مردانی که با رشادت خود تمام تجهیزات نظامی دشمن تا دندان مسلح را به سخره گرفته و ادوات سنگین نظامی دشمن را با سلاح‌های دوش‌پرتاب سبک خود، زمین‌گیر کرده‌اند و تصویر پوشالی از شکست‌ناپذیری رژیم صهیونیستی را فرو ریختند؛ صفحات این روزهای کتاب فلسطین، بیش از هر کلمه دیگر، با دو واژه مظلومیت و اقتدار در حال نگارش است.

رژیم صهیونیسی بعد از «طوفان الاقصی» دیگر اسرائیل سابق نمی‌شود

مقاومت فلسطین در جریان طوفان الاقصی، ضربه غیر قابل ترمیمی بر بدنه رژیم صهیونیستی وارد کرد و اقتدار خود را به تصویر کشید. عملیاتی که در ماندگی و سردرگمی دشمن را به وضوح نشان داد. در حالی که امکان هلاکت اسرای اسرائیلی در بمباران غزه وجود دارد اما رژیم صهیونیستی از روی ناچاری، به بمباران غزه ادامه می‌دهد و این حیرت و ناچاری صهیونیست‌ها، ناشی از آن است که به تعبیر شهید سیدحسن نصرالله در سخنان مهم اخیر «نبرد طوفان الاقصی زلزله‌ای امنیتی، سیاسی، نظامی، روانی و معنوی در رژیم صهیونیستی ایجاد کرد؛ این نبرد، ضعف دشمن را ثابت کرد و نشان داد که رژیم صهیونیستی به حق سست‌تر از لانه عنکبوت است.» ۱۴۰۲/۸/۱۲ و اینکه «زمان به نفع اسرائیل نیست. شکست در اردوگاه مقاومت جایی ندارد بلکه شکست در اردوگاه دشمن صهیونیستی است.

(Khamenei.ir)

۱۴۰۲/۰۸/۲۰



مقصودی والا تر

مجید شریاری

استادی که روضه خوان پیامبر خدا شد

روز ۲۷ ام صفر بود. استاد پیراهن مشکی پوشیده بود. با همان شور و حرارت همیشگی درس می داد. یک ساعت و نیم درس داد و پایان درس را اعلام کرد.

آماده رفتن بودم که استاد نشست پشت میز، گویا هنوز کلاس ادامه دارد.

گفت: «کلاس درس تمام شده و من اصراری برای ماندن تان ندارم. این نیم ساعت را می خواهم درباره مسئله ای حرف بزنم که برای همه ما مهم است.

یکی دو تا کتاب قطور که روی میز گذاشته بود را، جلو کشید و شروع کرد به خواندن. کتاب های مرجع شیعه و سنی درباره رحلت پیامبر اکرم (ص)؛ اسم کتاب صحیح بخاری را توانستم تشخیص دهم. می خواند و ترجمه می کرد؛ انگار سال هاست که در این مباحث ورود داشته.

اتفاقات منتهی به رحلت پیامبر خدا (ص) و خیانت ها و بدعت های آن روزها را می خواند. صدایش بغض خاصی داشت.

وقتی به لحظات وفات رسید، صدایش می لرزید. ما هم سرمان را پایین انداخته بودیم و گریه می کردیم. وقتی نگاهش می کردم، تمام وجودش غرق اندوه بود.

دیگر استاد نبود؛ روضه خوان بود.

برشی از کتاب استاد-فاطمه شایان پور



دکتر مجید شهریاری، شهید جهاد علمی، سال ۱۳۴۵ در زنجان به دنیا آمد. وی دارای دو فرزند به نام های محسن و زهرا است و همسر ایشان خانم دکتر بهجت قاسمی عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی تهران است.

او در سال ۱۳۷۷ مدرک دکتری خود را از دانشگاه امیرکبیر گرفته و عضو هیئت علمی این دانشگاه شد که بعدها به دانشگاه شهید بهشتی انتقال یافت.

در اولین دقایق شروع وقت کاری هشتمین روز آذرماه ۱۳۸۹، که همه اهالی خانواده دانشگاه شهید بهشتی امیدوارانه و به شوق اعتلای دانش و میهن اسلامی، به سوی دانشگاه روانه بودند، ناگهان ابتدا صدای انفجاری و سپس خبر شهادت دکتر مجید شهریاری خاطرها را پریشان نمود.

هر آنکه شهریاری را می‌شناخت، می‌دانست که او در زمان حیاتش هم به معنای واقعی کلمه «شهید» بود، او به حقیقت رسیده بود و از همین رو، شهید زیست و شهید از دنیا رفت.

بی‌نیازیش، تواضعش، مناعت طبعش، دانش‌دوستی و پیشتازیش در عرصه دانش، انسان‌دوستی و روحیه معلمیش همه و همه تجلی از اسماء الحسنی پروردگار در وجود او بود و معنای شهید همین است. شهریاری که مجد دانایان و افسر پژوهشگران دانشگاه شهید بهشتی بود، چه زود از میان ما رفت. حقا که چه زود دیر شد و نشد که شیرینی شهد درس‌آموزی، همکاری و همراهی با وجود شاهد او را نیک بچشیم. اما، آه و افسوس را ثمری نیست و تکریم مقام شهید دکتر شهریاری، جز با پیشه کردن صبوری و رهروی راهش میسر نمی‌شود.

در سال ۱۳۸۷ غنی‌سازی ۲۰ درصدی اورانیوم برای ایران یک نیاز مهم شد. چون آرژانتین که همیشه سوخت رآکتور تحقیقاتی تهران را تأمین می‌کرد، با فشار آمریکا اعلام کرد دیگر به ایران اورانیوم ۲۰ درصدی نمی‌فروشد.

رآکتور تهران در معرض خاموشی قرار گرفته بود و با خاموشی آن برنامه اتمی ایران و حتی دانش هسته‌ای ایران عقب‌گرد می‌کرد. حالا توپ در زمین ایران بود که آیا می‌تواند یا نمی‌تواند و شهریاری بود که «ما می‌توانیم» را معنا کرد.

این‌ها را کسی نمی‌دانست؛ دکتر «علی اکبر صالحی» رئیس سازمان انرژی اتمی ایران بعدها برای ایرانی‌ها تعریف کرد. او این چنین می‌گوید: «وقتی به ما مأموریت داده شد که غنی‌سازی ۲۰ درصدی را انجام بدهیم سازماندهی وسیعی با حضور دانشمندان رشته‌های مختلف انجام شد. برای اینکه این کار پیش برود باید «محاسبات بحرانی» انجام می‌شد. محاسبات مهندسی شیمی و دیگر محاسبات را برای مجتمع سوخت، بچه‌های ما خیلی قدرتمندانه انجام دادند.

برای «محاسبات بحرانی» که بسیار مهم است در ایران کسی را نداشتیم. از طرق مختلف تلاش کردیم این نقیصه را رفع کنیم. دستمان به هیچ جا نرسید. اگر این بخش انجام نمی‌شد کل کار متوقف می‌شد. این از آن تخصص‌هایی است که در کشورهای بسیار محدودی وجود دارد... شما چون با مواد هسته‌ای سر و کار دارید اگر این مواد حساب‌شده نباشد و تجمعی از مواد هسته‌ای داشته باشید یک‌دفعه ممکن است یک فعل و انفعالاتی رخ بدهد و این فعل و انفعالات کسانی را که آنجا کار و زندگی می‌کنند در معرض خطر قرار دهد.

شما باید جوری طراحی کنید که هیچ‌وقت تجمع مواد هسته‌ای به آن اندازه نباشد که آن خطر را ایجاد کند. این محاسبه یک آدم واردی می‌خواست که ما نداشتیم. اصلاً هیچ‌کسی نبود و کار بسیار حساس و سختی بود. من موضوع را مطرح کردم. دکتر شهریاری با آرامشی که همیشه داشت گفت این محاسبات را من انجام می‌دهم. این هرگز باورپذیر نبود؛ آدمی که دوره‌ای ندیده و خارج از کشور نرفته این محاسبات را انجام بدهد. شهریاری این کار را انجام داد... فقط همین یک نفر بود. ما نفر دیگری نداشتیم. این توانی بود که فقط او داشت و کار ما به شدت وابسته به توان مجید بود... خدا می‌داند اگر شهریاری می‌گفت من این کار را می‌کنم و ۱۰ میلیارد تومان می‌گیرم می‌گفتیم باشد یا ۵۰ میلیارد می‌گیرم می‌گفتیم قبول. حالا جالب است برایتان بگویم که شهریاری این محاسبات را انجام داد و یک ریال هم نگرفت.

امید که ادای احترام و بزرگداشت گذشتگان ایثارپیشه‌ی افتخار آفرینمان نه فقط به لفظ، که به حقیقت و باطن در فرهنگ دانشگاهی ما نهادینه گردد و نقش معلمی همان نقش تربیت است که اخراج من الظلمات الی النور است.



گفتنی است هانیه و عبدالله بن عمیر کلبی که پیشتر مسیحی بودند هفده روز از ازدواجشان می گذشت که با پیشنهاد هانیه، برای ماه غسل راهی کربلا شدند. آن دو در طول مسیر آنچنان تحت تاثیر مهرورزی اباعبدالله الحسین (ع) قرار گرفتند که با ایشان هم پیمان شدند و هانیه همسرش را برای یاری اباعبدالله (ع) تشویق کرد، در این مدت هانیه به پرستاری و یاری مجروحان می پرداخت. سر انجام در روز عاشورا که عمر بن سعد با پرتاب تیری به سوی سپاه امام حسین (ع) جنگ را آغاز کرد، عبدالله بن عمیر با اجازه ی امام به میدان رفت و طی نبردی جانفشانه به شهادت رسید. هانیه برخاست و به سوی او رفت و سر و صورت خونی همسرش را پاک کرد و پیشانی وی را بوسید سپس با چشمانی اشک آلود گفت از خدا بخواه مرا با تو همسفر کند در این حین غلام شمر بن ذی الجوشن، به دستور او، هانیه را به شهادت رساند.



پس از آن نام این بزرگوار برای همیشه در تاریخ ماندگار شد،

شهادت او ثابت کرد زنان در عمق زنانگیشان قدرتی نهفته است؛

که می تواند سرنوشت ساز باشد، اگر بخواهند...

زندگی نامه ی شهید سید حسن نصرالله دبیر کل حزب الله لبنان



سید حسن نصرالله در ۳۱ اوت سال ۱۹۶۰ میلادی در شهرک البازوریه، از محله های شرق صور در جنوب لبنان چشم به جهان گشود.

وی در سن ۱۶ سالگی برای تحصیل در علوم دینی به نجف الاشرف مهاجرت کرد و ارتباط او با شهید سید محمدباقر صدر در نجف و سید عباس موسوی، موجب ورود ایشان به فضای مبارزه با اشغالگران اسرائیلی گردید و در همان نخستین سال های عمرش وارد فعالیت های سیاسی و اجتماعی شد.

وی، پس از پایان دوره ی دبیرستان، در سال ۱۹۷۵ مسئول جنبش آمل در زادگاهش، شهرک البازوریه شد، و پس از بازگشت از نجف، در سال ۱۹۷۹ به عضویت دفتر سیاسی جنبش آمل درآمد و نمایندگی این جنبش، در دره ی بقاع را برعهده گرفت؛ اما در سال ۱۹۸۲ به همراه گروهی دیگر از روحانیون مبارز، از تشکیلات آمل جدا شدند و حزب الله لبنان را تاسیس کردند، و در طول سال های ۱۹۸۲ تا ۱۹۹۲ میلادی فعالیت های خود را در حزب الله متمرکز کرده و علاوه بر آن، در شورای مرکزی حزب نیز حضور داشت و مسئولیت آماده سازی نیروهای مقاومت و تاسیس نیروهای نظامی را برعهده گرفته بود.



در ادامه مدتی هم به عنوان معاون ابراهیم امین‌السید، مسئول حزب‌الله در بیروت و مدتی هم به عنوان معاون اجرایی حزب‌الله، مشغول فعالیت شد و در سال ۱۹۹۲ میلادی بعد از شهادت سید عباس موسوی به عنوان دبیر کل حزب‌الله لبنان، منصوب گردید و تاکنون این مسئولیت عظیم و مقدس را بر عهده داشت.

در طول این سال‌ها، با قدرتمند شدن روزافزون حزب‌الله و مقاومت ایشان در منطقه، دشمن دست به

ترورهای متوالی زده بود که همه‌ی این ترور ها با ناکامی مواجه شده بودند؛ که می‌توان به ترور از

طریق مسمومیت غذایی در سال ۲۰۰۴، بمباران برج محل اسکان وی توسط هواپیماهای اسرائیلی د

رسال ۲۰۰۶ و دستگیری یک گروه تروریستی، که با قصد حمله‌ی خمپاره‌ای به خودروی سید حسن

نصرالله در سال ۲۰۰۶ و انفجار ساختمان توسط هواپیماهای اسرائیلی که تصور می‌شد، سید حسن نصر

الله در آن مکان حضور دارد، اشاره کرد.

سرانجام پس از ترورهای نافرجام پی‌درپی رژیم صهیونیستی، سید مقاومت در حمله‌ی هوایی رژیم غاصب و کودک‌کش

اسرائیلی، در روز جمعه ۶ مهرماه سال ۱۴۰۳ در پی بمباران منطقه‌ی شیعه‌نشین ضایحه در جنوب بیروت، توسط این رژیم

صهیونیستی به درجه‌ی رفیع شهادت نائل گردید.

شهید یحیی سنوار

یحیی سنوار به عنوان یکی از رهبران برجسته حماس و فردی با تجربه گسترده در حوزه نظامی و سیاسی، نقشی محوری در

هدایت و رهبری حماس ایفا می‌کرد. سنوار که به عنوان یکی از طرفداران سرسخت مقاومت مسلحانه علیه اسرائیل شناخته

می‌شود، از جمله رهبرانی است که استراتژی‌های بلندمدت حماس را در برابر اسرائیل هدایت می‌کرد.

او در سال ۱۹۶۲ در شهر خان یونس، واقع در نوار غزه، به دنیا آمد و از دوران جوانی به یکی از فعالان برجسته این جنبش

تبدیل شد. سنوار در دانشگاه اسلامی غزه تحصیل کرد و در رشته عربی فارغ التحصیل شد.

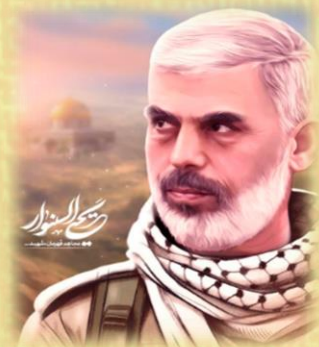
در همین دوران بود که به یکی از اعضای فعال حماس تبدیل شد و با سایر بنیان‌گذاران این جنبش، مانند شیخ احمد یاسین و

محمد ضیف، همکاری نزدیک داشت. در دهه ۱۹۸۰، یحیی سنوار و تعدادی از هم‌فکرانش تصمیم گرفتند تا شاخه‌ای نظامی

را به منظور دفاع از حقوق فلسطینیان و مبارزه با اشغالگری اسرائیل تأسیس کنند. بعد از

رشادت‌های بسیار وی، در نهایت بنیامین نتانیاهو، نخست‌وزیر رژیم اسرائیل، ترور یحیی-

-السنوار، رئیس دفتر سیاسی حماس را تأیید کرد...



دعا و دوا

دعای عهد، از آداب انتظار

آناهیتا اسفندیاری

• چرا دعای عهد می خوانیم؟

هر کس صبحش را به گونه ای آغاز می کند. برخی یکی از بهترین سعادت های دنیا نصیبشان شده و هر روز را با یاد و نام امام زمان(عج) شروع می کنند. این شروع که نوعی نیایش صبحگاهی عاشقان امام مهدی(عج) است، به «دعای عهد» مشهور است. دعای عهد یکی از دعاهاى شیعیان دوازده امامی است. در مفاتیح الجنان نقل شده است: «هر کس چهل صبح این دعا را را بخواند، از یاران امام دوازدهم شیعیان خواهد بود و اگر پیش از ظهور بمیرد، خداوند او را از قبرش بیرون آورد(رجعت می کند) تا به خدمت وی درآید.» زمان فضیلت خواندن دعای عهد، پس از نماز صبح و قبل از طلوع آفتاب است.

این دعا با اوصاف خدا شروع می شود، سپس از طرف همه مؤمنان به امام دوازدهم سلام داده می شود و پس عهد و پیمان از خدا می خواهد که اگر ظهور در طول زندگی آنها رخ نداد، هنگام ظهور دوباره زنده شوند و به دنیا بازگردند.

دعا اگر با اخلاص خوانده شود مؤثر است. عدد و ترتیب هایی که در دعاها مطرح شده خواص و آثاری دارد که برای نتیجه گیری مطلوب باید رعایت شود نظیر این که پزشک به شما می گوید: این دارو ها را در ساعت های مشخص، فلان قدر مصرف کن. پیداست که رعایت مقدار دارو و ساعت صرف دارو در بهبودی شما نقش دارد. بنابراین بهتر است بازه های زمانی خواندن دعا مرتب باشد ولی اگر نذر نکرده باشید که چهل روز پی در پی به جا آورید وقفه دو روز اگر از روی اختیار نباشد، مضر نیست و رعایت زمان، یعنی بعد از نماز صبح و شروع اول روز بهتر است چون می گویند که امروز و همه روزها عهد و عقد و بیعتی با شما می بندم، شروع روز، مناسب تر است. امروزه هم به صورت علمی ثابت شده است که یکی از راه های پیدا کردن و تقویت حس اعتماد به نفس دعا کردن است. دعا کردن در دفع بلا یا و به وجود آمدن فرصت در زندگی انسان ها نقش اساسی دارد. خواندن دعای عهد به سفارش بزرگان و ائمه اطهار(ع) بوده و یکی از راه های خودسازی و پالایش روح، جستجو و شناخت رمز و راز گران بهای دین و عبادت است و پاسخ دهی مناسب و به موقع به نیازهای معنوی را اصلی ترین علت دعا کردن عنوان می کنند.

از جمله آداب انتظار، خواندن دعای عهد در بامداد هر روز است. کسی که این خواسته ها را هر روز در دعا مطرح می کند حتما سعی می کند خودش را جوری بسازد که امامش می خواهد و بدیهی است که رضایت امام عصر(عج) از انسان از بالاترین اجراها و پاداش هاست. بنابراین خواندن این دعا که سیره سلف صالح بوده، آثار و فوائد مهمی دارد؛ از جمله آن حفظ عقاید و پاکی عمل انسان است که ثمره ای بزرگ است.

حضرت امام صادق(ع) می فرمایند: «هر کس چهل صباح این عهد را بخواند از یاوران قائم ما باشد و اگر پیش از ظهور آن حضرت بمیرد او را از قبر بیرون آورند و در خدمت آن حضرت باشد و حق تعالی به هر کلمه از حسنه او را کرامت فرماید و هزار گناه از او

محو کند.»

فرهنگیان، دانشگاه معلم پرور

هانیه حیدری



در میان انبوه پیام هایی که چند هفته ای مشاهده نکرده بودم، اعلامیه کانال اطلاع رسانی دانشگاه را دیدم که فردا جشن ورود دانشجویان جدید است.

به یاد تمامی لحظات شیرین به همراه کمی دلهره و نگرانی افتادم؛ از زمانی که نتایج آمد و به مصاحبه دعوت شدم تا زمان ورود به دانشگاه...

به یاد دارم روز مصاحبه افراد زیادی را دیدم که اکثر آنها مطالبی را سریع مرور می کردند. از چشم هایشان می توانستم مقدار نگرانی شان را متوجه شوم؛ من اما آرام بودم و نگرانی نداشتم؛ شاید هم ذوق رفتن به دانشگاه بود که اینگونه آرام بودم.

برایم جالب بود که در حال خواندن و مرور چه چیزهایی هستند؟ تاریخ های مهم را؟ اما تاریخ های مهم و اتفاق های میهن که از یاد بردنی نیستند!...

صدای تیک تاک ساعت را می شنیدم؛ به تندی به دور خود می چرخید و هر آن ممکن بود که نوبت من باشد. بالاخره نوبت به من رسید، لبخندی زدم و به داخل رفتم...

حالا که یک سال می گذرد، هنوز هم که به خاطر می آورم، شوقی در دلم زنده می شود که تجدید هیچ خاطره ای مرا اینگونه دگرگون نمی کند.

می توانم با شوق و ایمان کامل بگویم که معلمی است و عشق. شیرینی فهمیدن و فهماندن سهم معلم است. ما همواره در حال تغییر و یادگیری هستیم. این مسیر چیزی نیست که در دانشگاه تمام شود. بالاخص در دانشگاه فرهنگیان. رسالت اصلی معلم در دانشگاه شروع می شود و در قامت دانشجومعلمی.

علم آموزی و جویای علم و فضل بودن برای ما مهم است چون می دانیم که یک معلم وظیفه ی انتقال علم موجود را بر عهده دارد. قدرت پرورش و تربیت و قدرت آموزش و تعلیم در دست های ما معلم های آینده است. کودکان و نوجوانان امروز، مدیران و مسئولان آینده ی این سرزمین هستند. نگهداری و مراقبت از این سرمایه ها و این لطف الهی بر عهده ی ماست. آینده متولد می شود و تولد آن زیر نگاه دقیق و تمام ساحتی معلمان صورت می گیرد. بنابراین بین دیگر رشته های دانشگاهی و دانشگاه فرهنگیان تفاوتی است و این تفاوت در این است که آینده ی جامعه در دستان و بین حرکت قلم معلمان است. و این امر مهم، این مسئولیت گران سنگ آن چنان است که از ما می طلبد توانمندی های خود را در این دوره ی چهار ساله ی تحصیل به حداکثر برسانیم.

مقام معظم رهبری در باره ی دانشگاه معلم پرور می فرمایند:

«امام (رضوان الله علیه) فرمودند «معلّمی شغل انبیا است»؛ این فقط یک شعار دل خوش کن نیست؛ این یک حقیقت قرآنی است: وَ يَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ؛ از جمله ی خصوصیات پیامبران، تعلیم است. یعنی شما دارید راهی را حرکت می کنید که برترین انسانهای تاریخ بشریت، آن راه را رفته اند و برای آن مقصود و برای آن پیمایش، مبعوث شده اند؛ آموزش و پرورش و تعلیم و تربیت عمومی، زیرساخت اصلی سعادت یک ملت و پیشرفت یک کشور و در جمهوری اسلامی، حرکت به سمت آرمانها است. باید جا بیفتد در ذهن جامعه که معلّم یک مرجع است، معلّم یک شخصیت والا است، معلّمی یک کار مقدّس است»

(بخشی از بیانات رهبری در هفته ی بزرگداشت معلم -۱۳۹۷)

مقاومت وقتی گفته می شود، فوراً ذهن میرود به مقاومت نظامی و امنیتی و امثال اینها. خب بله، آن هم قطعاً مقاومت است، اما بالاتر از آن، مقاومت فرهنگی است. حصار فرهنگی، خاکریز فرهنگی در کشور اگر سست باشد، همه چیز از دست خواهد رفت... آماج این حرکت هم درست همان چیزی است که مایه و هسته ی اصلی ایجاد نظام اسلامی شد؛ یعنی ایمان دینی، آماج این است.

۱۳۹۵/۵/۳۱

ملی



از تجربه‌ی حضورتان در هیئت به عنوان خادم اهل بیت (ع) بگویید، برای کسانی که هنوز فعالیت در این زمینه نداشته‌اند این تجربه را چگونه توصیف می‌کنید؟

عضویت در جمع خادمان هیئت، برای من تجربه‌ای عمیق و پرمعنا بوده است. هرچند که همیشه به‌طور مستمر در این مسیر نبوده‌ام، اما هرگاه نیازی به کمک احساس می‌شد، با کمال میل در خدمت بودم. یک بار به عنوان مسئول رزق فرهنگی فعالیت کردم و امسال توفیق یافتم که مسئول فرهنگی و عضو شورای هیئت باشم. از آن زمان تا کنون، همان‌طور که از کودکی تا به حال، لطف و رحمت اهل بیت (ع) در زندگی‌ام جاری بوده، امسال این رحمت‌ها به طرز شگفت‌انگیزی افزایش یافته است. پس از هر مراسم و هر رویدادی که برایم پیش می‌آمد، توفیقاتی که نصیب می‌شد، به من این انگیزه را می‌داد که با بچه‌ها صحبت کنم و آنها را به اهمیت این کار دعوت نمایم. با وجود سختی‌ها و چالش‌هایی که کار فرهنگی در کنار کلاس‌ها و دروس دانشگاهی دارد، هر لحظه که احساس می‌کردم کوتاهی کرده‌ام، عذاب وجدان مرا رنج می‌داد و حس می‌کردم مدیون اهل بیت (ع) هستم. ترس از ادامه‌ی مسیر نیز همواره در کنارم بود، اما اهل بیت (ع) دستم را گرفتند و یاری‌ام کردند؛ با اینکه خود را کمتر از آن می‌دیدم که شایسته‌ی خدمت به ایشان باشم. پس از مدتی، مدیریت شخصی‌ام دگرگون شد و توانستم تمامی امور هیئت را به نحو احسن مدیریت کنم. تنها می‌توانم بگویم که خودشان به من یاری رساندند.

یکی از شب‌ها که در کار یکی از دوستانم گره‌ای افتاده بود، از رزق فرهنگی کلمه‌ی "یُسّر" نصیب ما شد که اشاره به ولادت پیامبر (ص) داشت. در همان لحظه متوجه شدم که خود اهل بیت (ع) مراسماتشان را در دست می‌گیرند و ما تنها وسایل و ابزار این رحمت هستیم. پس از این واقعه، توفیقات بیشتری نصیب شد؛ نه تنها رزق معنوی، بلکه به چشم خود دیدم که همه نوع روزی را به سوی ما روانه می‌کنند. حتی در طرز فکر تغییر شگرفی ایجاد شد. در برنامه‌ریزی یکی از مراسم‌ها، یکی از دوستانم که از مسئولین هیئت است به من گفت: "باورم نمی‌شود که تو همین آدمی که هفته‌ی پیش آن حرف را زدی و حالا این حرف را می‌زنی." دیدگاه من نسبت به تمامی مراسمات تغییر کرد؛ دیگر نمی‌گفتم سخت است، بلکه می‌گفتم "می‌شود".

این همه از عنایات اهل بیت (ع) است که توفیق خدمت به ایشان را داشته باشی، آن هم در دوران دانشجویی.



سفر زیارتی به کربلا که از دانشگاه رفتید به چه صورت بود و چه حال و هوایی داشت؟



پس از امتحانات پایان ترم، ناگهان تصمیم سفر به کربلا گرفتیم؛ تصمیمی که خودم هم به سختی می‌توانستم آن را باور کنم. ما گروهی پنج نفره از دوستان بودیم که از طرف دانشگاه عازم این سفر می‌شدیم. کتمان نمی‌کنم که سفر سختی بود، اما مقصد آن چنان نیرویی به انسان می‌دهد که سختی‌ها برایت آسان می‌شود. شوق رسیدن به معشوق را همان‌جا تجربه می‌کردم و قدم‌هایم محکم‌تر می‌شد. واقعاً یکی از بهترین احساس‌ها همان لحظه‌ای است که شب‌ها به خاطر گرما شروع به پیاده‌روی می‌کنی؛ حس نمیکنی روی زمینی... انگار روی این کره‌ی خاکی نیستی... واقعا تصور نمی‌کردم روزی قدم بزنم در بهترین جای دنیا.

پس از یک روز پیاده‌روی، به نجف رسیدیم. حقیقتاً هیچ‌جا خانه‌ی پدری نمی‌شود. با وجود توصیه‌های خانواده و دیگران برای مراقبت، من با خودم گفتم که حتی اگر فقط بتوانم ضریحشان را از دور ببینم، راضیم. اما وقتی به ضریح نگاه کردم، شوق زیارت حرم امیرالمؤمنین (ع) آنچنان مرا فراگرفت که ناگهان خود را روبه‌روی ضریح یافتم. هیچ کس روبرویم نبود، بی‌خبر از اینکه چگونه به ضریح رسیدم، ناگهان دستم به ضریح خورد و خود را در کنار پدر دیدم....

پیاده‌روی در عمودها واقعاً سخت است، اما شیرینی و زیبایی خاصی دارد. حتی در آخرین شب پیاده‌روی، خستگی را حس نمی‌کردیم چون به شوق رسیدن قدم روی خاک کربلا می‌گذاشتیم، نماز صبحمان را در خیابان‌های کربلا، بر روی یک چفیه، با اوج خستگی، اما در بهترین حال و هوا خواندیم. برایم خستگی معنا نداشت و سایلیم را در موبک گذاشتیم همراه دوستم راهی شدیم دیگر نمی‌توانستم صبوری کنم بی‌تاب شده بودم چون می‌دانستم از همیشه نزدیک‌ترم به مولایم....

رفتم تا از علمدار اذن بگیرم و همان‌جا در میان آن شلوغی‌ها همراه این روزها و بی‌تابی‌هایم را گم کردم.

رسیدم بین‌الحرمین، اشک امان نمی‌داد تا ببینم، احساسی داشتم که نمی‌توان با کلمات آنرا توصیف کرد؛ تنها اشک بود که سرازیر می‌شد. با امام حسینم سخن می‌گفتم: «من که شش گوشه‌ات را می‌بینم، هرچند دیگران بگویند: نمی‌رسی، نمی‌بینی، مگر در این شلوغی می‌شود به ضریح رسید؟! ناگهان دستی روی شانه‌ام نشست برگشتم، چه دختر معصوم و زیبایی، دستم را گرفت و گفت: می‌شود در این زیارت همراهت باشم؟ چه آرامشی داشت کلامش... با کمک او رفتیم داخل در صف طولانی یک ساعته دست در دست هم جلو می‌رفتیم، گاهی حتی دستش پیچ می‌خورد ولی حاضر نبود دست مرا رها کند می‌گفت باید تو را به ضریح برسانم...، راست می‌گفتند در اولین دیدار چنان مات و مبهوتی که حتی نمی‌توانی گریه کنی، زیارت عجله‌ایی بود اما بعد از اینکه از کنار شش گوشه رد شدیم جوری اشک می‌ریختیم که حتی خادمان حرم هم ما را به حال خودمان گذاشته بودند.

نمیدانم که بود بارها از او پرسیدم چه کسی تو را فرستاد تا دست مرا بگیری، فقط لبخند می‌زد و می‌گفت: التماس دعا. حتی نامش را فراموش کرده‌ام از همان لحظه‌ای که از هم خداحافظی کردیم.

نمی‌دانم ولی بعد از زیارت، بی‌اختیار از حضرت عباس (ع) تشکر می‌کردم کاملاً بی‌اختیار

به سمت حرم حضرت عباس (ع) برمی‌گشتم و از ایشان تشکر می‌کردم و سپس به سمت حرم امام حسین (ع) برمی‌گشتم تا می‌توانستم نگاهش می‌کردم....



زهرة السادات موسوی



معرفی کتاب

چگونه یک نماز خوب بخوانیم؟

نماز خوب، چه نمازی است؟

چرا باید نماز خوب بخوانم؟

چگونه یک نماز خوب بخوانم؟

چرا باید روزانه پنج مرتبه با قواعد خاصی خدا را یاد کنم؟

دامنه تأثیرات نماز بر روی زندگی تا چه حد است؟

دلّم می‌خواهد مرتب نمازم را بخوانم، اما حوصله ام نمیکشد! چه کنم؟

اگر شما هم جزء مخاطبینی هستید که با این سوالات و چالش‌ها رو به رو می‌شوید، این کتاب مخصوص شماست! کتابی شیوا و موثر به قلم استاد پناهیان، که از سلسه جلسات ایشان برگرفته شده است و به سوالات رایج پیرامون نماز پاسخ می‌دهد.

این کتاب، در ابتدا به تشریح نقش نماز در زندگی می‌پردازد؛ سپس ویژگی‌ها و مراحل نماز خوب، از نماز مودبانه تا نماز متفکرانه را بیان می‌کند و در پایان، مطالبی ارزنده درباره نماز عاشقانه ارائه می‌دهد.

نثر روان و ساده و استفاده از آیات و احادیث در میانه کلام، از نقاط قوتی است که می‌تواند مخاطبین جوان را به این اثر جذب کند.

در بخش‌هایی از این کتاب می‌خوانیم:

اما چه کنیم که زندگی ما شیرین شود و بتوانیم با حلاوت زندگی کنیم و بالطبع با حلاوت بندگی کنیم؟ چه کنیم که مثل ندید بدیده‌ها نباشیم که عقده لذت بردن دارند و با سر به طرف لذت هر گناهی می‌روند و از هر خمره خیالی شرابی سر در می‌آورند؟

پاسخ روشن است، اگر روح خودمان را با عبادت و ذکر پروردگار تغذیه کنیم، زندگیمان سرشار از نشاط شادی و انرژی میشود و با حداقل نعمات و مواهب نیز شیرین خواهد شد. ما آدمها نیاز اصلی مان به خود خداوند است، نه اینکه نیاز اصلی ما به نعماتی باشد که می‌خواهیم از او بگیریم. ما نیاز به خود او داریم و باید مستقیماً از خود او انرژی و حیات بگیریم؛

و الا باطری روحمان ضعیف می‌شود و کم کم می‌میریم؛ یعنی دل مرده می‌شویم.

راه اینکه مستقیماً از خداوند متعال انرژی بگیریم عبادت است.....

ملحاً

منابع

Hamgamn-institutue.ir

Yjc.ir

Boreshha (با دخل و تصرف)

Khabarban- fars

Wikishia

لهوف سيد ابن طاووس

مقتل مقرر

نفس المهموم

در كربلا چه گذشت دکتر محمدرضا سنگری